



« کاری از موسسه علمی فرهنگی وارثین ملکوت »



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیداری با نویسنده کتاب " توهّم الحاد " سید احمد الحسن در مورد موضوع الحاد و خداناباوری در تاریخ
۱۳۹۴/۰۹/۲۷



د. عبدالرزاق دیراوی: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آل محمد الائمه والمهدیین وسلم تسلیما کثیرا، سلام علیکم ورحمة الله تعالی وبرکاته.

درود بر شما عزیزان بیننده شبکه «المنقذ العالمی» وهمچنین درود بر برادران وخواهران شنونده در روم انصار امام مهدی (ع) در برنامه پالتاک. به من اجازه دهید در این دیدار ویژه از طرف شما و خودم به سیداحمدالحسن -وصی وفرستاده امام مهدی علیه السلام- خوش آمد بگویم. این دیدار ویژه به مسائل الحاد و خداناباوری می‌پردازد، که سیداحمدالحسن کتابی در این مورد، با عنوان «توهّم الحاد» نگاشته است.

درود و رحمت خدا بر شما باد مولایم. آقای من، قبل از آغاز و طرح سؤالات، به سخن آغازین شما گوش فرا می‌دهم. بفرمایید.

سید احمدالحسن (ع): یاالله، بسم الله الرحمن الرحيم، درود و رحمت خدا بر شما باد، درود بر شما دکتر عبدالرزاق. به خدا توکل می‌کنیم و سؤالات شما را گوش می‌دهم.

د. عبدالرزاق دیراوی: بسم الله الرحمن الرحيم، بنابراین اگر خدا بخواهد، شروع به مطرح کردن سؤالات می‌کنیم.

سوال اول: نبرد ایمان والحاد با آغاز فهم انسانی آغاز شده است و همیشه محور آن بخش غیب است که ایمان، فهم را به آن منتقل می‌کند؛ درحالی که الحاد به عبور از غیب می‌پردازد. با این توصیف، ممکن است این را بگوییم که همیشه الحاد در نبرد آسانی شرکت می‌کند و کار آن فقط انکار است و این انکار نقطه برتری در عقل وقلب انسان فرورفته در ماده است. اما ایمان نیرومندترین نقشه‌اش این است که اثبات کند، لازمه فهم این جهان محسوس، فرض کردن حقائق ماورایی است. شاید امروز الحاد سعی می‌کند این نقشه را شکست دهد؛ در خلال بیان کردن تفسیرهای مادی کاملی از هستی و زندگی. نمی‌دانم آیا بحث همان‌طوری است که توصیف

کردم. ولی من می‌خواهم که این سوال را بپرسم: آیا ایمان نقشه‌اش را تغییر می‌دهد یا آن را تکمیل می‌کند، تا شامل ورود به منطقه‌ای شود که بی‌دین‌ها، آن را مخصوص خود می‌دانند. آیا در کتاب توهم الحاد چیزی از این مسئله مطرح شده است؟ آقای ما، پاسخ را از شما می‌شنویم... بفرمایید.

سید احمد الحسن (ع): درود بر شما. در حقیقت ایمان به وجود اله یا عدم آن - هر دو - نیاز به اثبات و دلیل دارند... منظورم این است که هر دو طرف نسبت به عقیده‌ای که دارا هستند، به دلیلی برای اثبات کردن آن نیاز دارند. اما اگر انسان (بگوید): نمی‌دانم؛ یعنی بگویند نمی‌دانم، خداوندی وجود دارد یا خیر، این چنین فردی نیاز به دلیلی برای اثبات عقیده‌اش ندارد؛ به این خاطر که این فرد نسبت به واقع آگاهی ندارد. ولی نیاز به مناقشه کردن دلایل اثبات ناآگاهی فرد مقابل خودش را دارد و بیان نمودن اینکه این دلایل کافی نیستند؛ به این معنا که نیاز به رد کردن دلایل اثبات وجود خداوند دارد. در حقیقت الحاد به صورت «نمی‌دانم» وجود داشت؛ یعنی اینکه، الحاد علمی روشن نبود و تفکر کاملی برای اثبات عدم وجود خداوند نداشت. و فقط بر رد کردن دلایل وجود خداوند متمرکز می‌شد. طبیعتاً این مسئله، مجموعه‌ای از اشکالات را بر عدل الهی و کمال و اشکال‌های عمومی بر دین و کتاب‌های آسمانی و پیامبران و اشکالاتی شبیه این‌ها وارد می‌کرد. به همین خاطر پیش از این تفکر ایمانی، بیش از اثبات وجود خداوند و پاسخ به اشکالات و کاستی‌ها نیاز نداشت. اما امروزه مسئله واقعاً تغییر کرده است. امروزه ما با الحاد علمی و روش‌مند و بسیار دقیق روبه‌رو هستیم. آنان پاسخی می‌دهند که آن را برای سوالات همه انسان‌ها کافی می‌دانند. به همین خاطر نیز آنان علاوه بر اینکه به فرض وجود خداوند نیازی ندارند - همان‌طور که جناب (عالی) ذکر کردید - این پاسخ‌ها با توجه به نظر آنان، عدم وجود خداوند را اثبات می‌کند. یعنی: سوالاتی از قبیل اینکه: منبع زندگی روی زمین چیست؟ چگونه آمده است؟ چگونه تکامل پیدا کرده است و پیچیده شده است و به انواع (مختلفی) تقسیم شده است؟ علم زیست‌شناسی تکاملی پاسخ این سوالات را در اختیار دارد. و قادر است که پاسخ‌های علمی دقیقی در اختیار (دیگران) قرار دهد، مخصوصاً بعد از پیشرفت علم ژنتیک در دوران اخیر. همچنین سوالاتی از قبیل اینکه: هستی جسمانی که در آن زندگی می‌کنیم، چگونه و از کجا آمده است؟ پاسخ‌هایی وجود دارد که علم فیزیک نظری و کیهانی، آن را در اختیار قرار می‌دهد. به عنوان مثال میکانیک کوانتوم در فیزیک و خصوصاً اصل شک یا عدم قطعیت هایزنبرگ. این اصل فیزیکی مشهور و معروفی است و اینشتین در زمان خودش در مقابل آن ایستاد و سخن مشهورش را (این‌گونه) بیان کرد: «خداوند نرد بازی نمی‌کند» ولی اکنون این اصل فیزیکی ثابت شده است و

مشخص شد که اینشتین در زمان خودش در استدلال خود اشتباه کرده است و به واقعیت دست پیدا نکرده بود.

می‌گوییم: این اصل فیزیکی می‌گوید:

فضا نمی‌تواند به صورت کلی از ناپایداری‌های کوانتومی خالی باشد؛ به این دلیل اگر این‌گونه باشد - یعنی از ناپایداری‌های کوانتومی خالی باشد - در این صورت مکانی یافت می‌شود که اندازه و سرعت آن مشخص شده است و نیروهای موجود در آن برابر با صفر خواهد بود. یعنی ما نسبت به حالت این مکان در هستی، علم و یقین پیدا کردیم. این مسئله باعث زیرسوال بردن اصل عدم قطعیت هایزنبرگ می‌شود. این اصل می‌گوید: نمی‌توان مکان و سرعت یا اندازه ذره و میزان تغییر آن را با هم و بادقت اندازه‌گیری کنیم. نتیجه این می‌شود که فضای هستی که در آن زندگی می‌کنیم، پر از ناپایداری‌های کوانتومی است و در نتیجه ثابت می‌شود که فضای هستی از هیچ به وجود آمده است. طبعاً از جهت فیزیکی و نه از جهت فلسفی. این اثبات باتوجه به برخی از دانشمندان فیزیک - که الحاد را پایه‌گذاری کردند و بالطبع از نظر مناقشه - کفایت می‌کند که خداوندی وجود نداشته باشد؛ به این خاطر که هستی در اصل از حوادث کوانتومی به وجود آمده است، زمانی که کوانتوم‌ها از هیچ به وجود آمدند، در نتیجه هستی از هیچ و عدم به وجود آمده است.

این مسئله‌ای که مطرح می‌کنند - برای این که واضح گفته باشم - این مسئله نمونه خطرناک‌ترین مسئله‌ای است که تا امروز در برابر تفکر ایمانی قرار گرفته است. خصوصاً که افرادی که این مسائل را مطرح کرده‌اند، افرادی هستند که معروفند - در فیزیک نظری و فیزیک کیهانی - مانند استیون هاوکینگ و استیون واینبرگ و بیشتر دانشمندان دیگر فیزیک. این مسئله برای آنان مسئله بزرگی است که هستی که در آن زندگی می‌کنیم انرژی آغازینش به او اجازه گریز از جاذبه‌اش را می‌دهد. یعنی مجموع انرژی کلی آن مساوی با صفر است. یعنی انرژی مثبت آن با انرژی منفی‌اش مساوی است و این به این معناست که چیزی وجود ندارد که از بیرون هستی وارد آن شود.

آنان برای مسئله اندازه‌گیری ثابت کیهانی و تفسیر آن چند روش علمی مطرح کردند، مانند این که احتمالات زیادی برای پیدایش هستی وجود دارد. هاوکینگ این نظریه را مطرح کرده است که هستی آغازی بی‌نهایت دارد و نظریه «ام» نیز وجود دارد یا اَبَرریسمان‌ها... عموماً آنان به این نتیجه رسیدند که هستی که در آن زندگی می‌کنیم، صرف ناپایداری‌های کوانتومی در فضا است. آنان به حَسَب خودشان پاسخ‌های فیزیکی بیان

کردند، پاسخ‌هایی که تفسیر می‌کند: این هستی از کجا به وجود آمده است، بدون اینکه فرض وجود خدایی نیاز باشد. در برخی اوقات این مسئله با دلایل علمی و نتایج قیاسی دقیقی تایید شده است. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، این پاسخ‌های علمی در جایگاه روش جایگزین و علمی - برای بیان علت در زمین و هستی - می‌باشد. بر شنوندگان عزیز پنهان نیست که اثبات وجود خداوند گرد این محور می‌چرخد که او علت وجود است، چه علت هستی یا زمینی. مشخص کردن علت، توسط علم که علت خداوند نیست. بلکه ناپایداری‌های کوانتومی یا قانون گرانش در هستی و اینکه، از ترکیب‌های شیمیایی در زمین تشکیل شده است، به حساب آن‌ها هر فرصتی را برای فرض خداوند از بین می‌برد و عدم وجود خداوند را ثابت می‌کند. به این معنا که دانشمندانی که الحاد علمی را ایجاد کردند - دانشمندانی همچون دانشمند زیست‌شناسی تکاملی ریچارد داوکینز یا دانشمند فیزیک نظری استیون هاوکینگ - می‌خواهند این سخن را بگویند: علم پُرکننده (و جُبران‌کننده) است. مجال سخن را پرکرده است و به این سوال بزرگ پاسخ داده است و علت‌هایی را که نامشخص بوده، بیان کرده است. و جایی وجود ندارد که خداوندتان را در آن قرار دهید و آن را علت به وجود آمدن چیزی یا آغاز آن بدانید.

علاوه بر این دیدگاه‌های روش دینی کلاسیک اسلامی و مسیحی و یهودی و همچنین ادیان شرقی هندو و غیر آن، نسبت به آغاز (هستی) - چه در مورد کل کیهان یا زمین و انسان - با حقایق علمی متناقض است. مثلاً روش دینی کلاسیک می‌گوید: خداوند مجسمه‌ای گلی ساخت و آن را به جسم انسان تبدیل کرد که نامش آدم است. این سخن با حقیقت علمی که امروز ثابت شده است، متناقض است؛ حقیقتی که در همه دانشگاه‌های مطرح جهان تدریس می‌شود و می‌گوید: انسان جدید - هوموساپینس - نتیجه تکامل چند میلیارد ساله است. پیدایش با جزئی آغاز شده است که خودش را رونویسی می‌کند، بعد سلول و بعد از آن سلول دارای هسته حقیقی، و پس از آن جسم‌هایی که سلول‌های مختلفی دارد، به وجود آمدند. تاجایی که مسئله به انواع (مختلف) هومو رسید و ما هوموساپینس‌هایی هستیم که عمر ما فقط در حدود ۲۰۰ هزار سال است. در حقیقت این روش علمی - چه در مورد زیست‌شناسی تکاملی یا در مورد فیزیک نظری و کیهانی - برخورد و بیان حقیقت را برای ما قطعی کرده است؛ مخصوصاً اینکه هیچ روش علمی محکمی وجود ندارد که وجود خداوند را ثابت کند. و بیشتر دینداران و مومنان به وجود خداوند، نظریه تکامل و حقایق علمی ثابت شده دیگر را رد می‌کند و این کارشان فقط فرار از حقیقت است.

همان طور که اعتقاد به اینکه ممکن نبودن موافقت متن دینی با نظریه تکامل، بزرگ‌ترین هدیه‌ای است که به ملحدین تقدیم می‌شود. به این خاطر که آنان به راحتی می‌توانند ثابت کنند که تکامل حقیقت علمی است که شک‌پذیر نیست.

معتقدم که رویارویی فکری و علمی با الحاد و خداناباوری به سطحی رسیده که نیاز به دخالتی الهی دارد، لذا آنچه را که برای مبارزه با این قضیه که امروزه مهم‌ترین مسئله برای دین و ایمان به شمار می‌رود، لازم بود انجام دادم. معتقدم کتاب توهم الحاد تمام موازین الحاد را زیرورو نمود. چرا که با گذشت مدت زمان نه چندان کوتاه از نشر کتاب، هنوز پاسخی کافی از سوی خداناباوران برای رد اثبات اله از مسائل علمی که خودشان پیش بینی نموده‌اند و در کتاب توهم الحاد آمده مطرح نشده است.. دکتر عبدالرزاق مایک برای شما.

سوال دوم: د.عبدالرزاق دیراوی: بله، آقای ما، خداوند به شما پاداش نیکو دهد. آقای ما، سوال دیگر من این است: آمار نشان می‌دهد که تعداد ملحدان آغاز به رقابت با تعداد افراد دیانت‌های بزرگ در جهان نموده است، شما دلایل گستردگی و انتشار الحاد در بسیاری از جوامع امروزی خصوصاً میان ملت عرب در این اواخر را در چه می‌بیند؟ بهترین راه برای رویارویی با الحاد و خداناباوران چیست؟ چگونه می‌توان افرادی را که در این منجلاب سقوط کرده‌اند، نجات داد؟؟ آقای ما، پاسخ را برعهده شما می‌گذارم. بفرمایید.

سید احمد الحسن (ع): درود خداوند بر شما. فکر می‌کنم کنجکاوی یا جست‌وجوی از پاسخ‌های قانع‌کننده، قطعاً دلیل اصلی منتشرشدن هر تفکر یا فرهنگ یا رفتاری - به صورت عمومی - در جامعه انسانی است. انسانیت - به خاطر کنجکاوی انسانی - امروزه به حدی از شناخت و آموزه‌ها رسیده است. به همین خاطر می‌گویم که چه بسا مهم‌ترین دلیل منتشرشدن الحاد به این باز می‌گردد که طبیعت انسان به گونه‌ای است که موجود کنجکاوی است و می‌خواهد هر چیزی را بشناسد و دنبال پاسخ است. و اگر پاسخ، او را قانع نکرد، مُستمر جست‌وجوی می‌کند. دین یا مردان دینی، اگر پاسخ‌های قانع‌کننده و صحیح و دقیقی به مردم ندهند، بیشتر آنان دنبال پاسخ‌های صحیح و دقیق و قانع‌کننده‌ای از سوی افراد دیگری می‌روند. امروز علوم پایه مانند فیزیک و ریاضیات و شیمی و زیست‌شناسی - بعد از اینکه باعث این پیشرفت عمرانی و تکنولوژی و سلامتی بزرگی شدند - بسیار مورد اعتماد در جامعه انسانی شدند؛ علاوه بر جایگاه آموزش آکادمی عمومی بالایی که دارد و در دسترس بودن شبکه‌ی داده‌ها (اینترنت) باعث شده است که آموزه‌ها و به‌دست‌آوردن آن واقعاً برای فردی که می‌خواهند بیاموزند و به حقیقت برسند، آسان بشود. یعنی خلاصه می‌توانیم بگوییم که علت اصلی الحاد، وجود نداشتن پاسخ‌های صحیح و قانع‌کننده نزد رجال دین در مورد مسائل علمی معاصر است که در مورد پیدایش

هستی یا ظهور زندگی و تکامل آن باشد، تا اینکه به ظهور انسان روی سیاره زمین منجر شد. همچنین این اعتقاد آنان که دین با برخی از مسائلی که علمی شده است و از مبادی اساسی شمره می‌شود، در تعارض است. ای کاش، رجال دین در مورد برخی از مسائل به نبودن پاسخ‌هایی بسنده می‌کردند؛ بلکه برخورد برخی از آنان نسبت به الحاد علمی، برخوردی شکست‌خورده و خوارکننده و درحقیقت خجالت‌آوری است. همچنین این مسئله علت الحاد تعداد بسیاری از افراد شده است. به عنوان مثال آنان نظریه تکامل را که امروزه با دلایل علمی قطعی در علم ژنتیک ثابت شده است، با اشکالات بی‌اهمیت و سفیهانه رد می‌کنند. زمانی که با این نوع پاسخ‌ها، با فرد آگاه به علم زیست‌شناسی تکاملی برخورد می‌کند، باعث می‌شود که دلش برای فردی که به این وسیله با او مواجه شده است، بسوزد. چه بسا این باعث می‌شود این فرد از دین و ایمان به کلی دور شود. حتی می‌توانیم بگوییم که رجال دین زمانی که می‌گویند: دین با نظریه تکامل تعارض دارد - همان‌طور که پیش از این گفتیم - بزرگ‌ترین هدیه را به صاحب‌نظران الحاد تقدیم می‌کنند؛ به این خاطر که آنان می‌توانند اثبات کنند که نظریه تکامل صحیح است و امروزه هیچ شکی در آن نیست. پس به این نتیجه می‌رسند که مسئله‌ای که با علم تعارض دارد، باطل است و طبعاً در این حالت، دین و وجود خداوند است.

همچنین یکی از علت‌های الحاد، روش دینی متناقض و رکیک است. روش عقایدی و ایمانی که باعث می‌شود، ملحدین از آن برای طعنه‌زدن به دین استفاده کنند. من نمی‌خواهم وارد این موضوع شوم، چون بسیار وسیع است. این مسائل شامل همه می‌شود. اما مسلمانان و بالخصوص اهل سنت - چه افرادی که با زبان عربی سخن می‌گویند یا به هر زبان دیگری - فکر می‌کنم اینجا علت دیگری نیز وجود دارد؛ همان جنایاتی که سلفی‌ها انجام دادند و انجام می‌دهند. دین این افراد بر تکفیر و از بین بردن احترام مخالفان استوار است. تا جایی که فرصت برایشان پیش بیاید و در این زمان، فرصت برایشان ایجاد شده است.

ولی با مراقبت دوربین‌های مخفی که در همه جا نصب شده است و هر جرمی را که آنان انجام می‌دهند، ضبط می‌کند و جهان این جرائم را مشاهده می‌کنند و آنان نیز می‌بینند. آنان این‌گونه این کارها را توجیه می‌کنند که جزو اسلام اهل سنت است یا بخشی از قانون ایمان نزد آنان است؛ به این خاطر که این‌ها به متونی مُستند نزد آنان یا کارهایی حاکمانی است که اهل سنت، آنان را تقدیس می‌کنند. مانند آتش‌زدن انسان در حالی که زنده است. ابوبکر این کار را با فجائه سلمی انجام داد و سلفی‌ها آن را امروز تکرار می‌کنند. و طبعاً این کار باعث شده است که بسیاری از دین آن‌ها نفرت زده بشوند. این کارها صدمه‌ای به برخی از اهل سنت زده است و باعث تحمل‌نکردن آنان شده است. این شد که یا به دین دیگری وارد شدند و یا به سمت الحاد رفتند و به

اسلام قرآن و رسول (ص) طعنه می‌زنند و ایشان را به این جرائم متهم می‌کنند. اما در مورد برخورد با الحاد، فکر می‌کنم که الحاد علمی یک مسئله فکری و علمی است و به برخورد فکری و علمی نیاز دارد. این مسئله مهم‌تر و محوری است که باید نسبت به آن تمرکز کنیم. منظورم این است که با الحاد علمی، برخورد علمی کنیم. طبعاً برخورد بعد از تصحیح کردن اشتباهات موجود باشد و نه با اصرار به اشتباهات. عیبی نیست که به موروث دینی مراجعه شود و در آن دقت شود و با انصاف و با روش علمی نقد شود؛ ولی عیب این است که انسان در لجاجت و دشمنی و تکبر استمرار بورزد و به روشی که پر از تناقضات است، اصرار بورزد. فکر می‌کنم که «دانشکده پژوهش‌های لغوی و دینی» می‌تواند به این سمت برود و فهم انسان را بالا ببرد و آنان را با حقایق همان‌طور که است، آشنا کند و جایگاه شناخت آن‌ها را به صورت عمومی بالا ببرد... بله.

اما در مورد افرادی که از خلال ارتکاب جرائم به نام دین، نسبت به دین بدی می‌کنند، فکر کنم راه‌حل بیان کردن بی‌زاری دین از آنان و رفتار آنان باشد. همچنین توضیح حقیقت مسائلی که به دین نسبت می‌دهند، مانند این که برخی از آن‌ها صحیح نیست یا در تأویل اشتباه کردند یا مسائلی شبیه این. بی‌زاری از آنان با مشخص کردن و معلوم کردن عقاید آنان و منابع آن‌ها است. صحیح نیست که برخی از آنان در این روزها این سخن را می‌گویند: «تروریسم دینی ندارد» این سخن اشتباه و غیرصحیحی است و فردی که عقل دارد و فکر می‌کند و به عقلش احترام می‌گذارد، نمی‌تواند این مسئله را قبول کند. امروزه تروریسم دین و عقیده دارد، که همان وهابیت سلفی است که منبعش سعودی است. حتی امکان دارد بگوییم: هر سلفی وهابی، یک تروریست است یا فردی است که در آینده تروریست می‌شود. این مسئله را بارها تکرار کرده‌ام. این حقیقت عقاید و فتوای بزرگان آنان است و نمی‌توانند از آن جدا شوند. ابن‌عبدالوهاب گفته است: هر فردی که با دین وهابی‌اش مخالفت کند، مشرک است و او و خاندان سعود جنگ با آنان و خون آنان را حلال شمرده است و می‌توانید به «تاریخ نجد ابن‌غنام» مراجعه کنید. این فرد مورخ دین وهابی و شخص معروفی است. این فرد کتابش را با تکفیر مسلمانان آغاز کرده است و شهر به شهر، شهرهای مسلمانان را می‌شمارد. قطیف و بحرین و مصر و موصل و بغداد را می‌شمارد و در مورد عموم اهل سنت این‌گونه سخن می‌گوید: آنان مشرک هستند؛ به این خاطر که قبور را زیارت می‌کنند، مانند قبر ابوحنیفه و زبیر الخ... علاوه بر شیعه که وهابی‌ها با آنان دشمنی می‌کنند. عموماً اگر برخی از آنان می‌خواهند روش جرم خود را تغییر دهند، باید از (دین) سلفی وهابی بی‌زاری بجویند و سلفیتی را مطرح کنند که به جرم‌بودن ریختن خون مخالفان فتوا می‌دهد.

من به این سخن در مورد (دین) سلفی وهابی و جرائم آنان کفایت می‌کنم. ولی فکر می‌کنم این موضوع به حمله‌های منظمی برای از روشن تر نشان دادن جرایم و تروریسم دین سلفی وهابی در سطح جهان دارد؛ تا این که مسائل با یکدیگر مخلوط نشود و مردم در شرق و غرب بفهمند که دین سلفی وهابی، عبارت است از دینی که بر جرم و کشتار و ستم بر دیگران استوار است. و نیز روشن شود که این‌ها جلوه‌ای از روش سفیانی اموی هستند که از آغاز مبعوث شدن فرستاده‌ی خدا محمد (ص) با اسلام دشمنی می‌کردند، در حالی که آل محمد (ع) نماینده اسلام حقیقی هستند. آنان وارثان پیامبر (ص) پیامبر اسلام هستند. بلکه ما یک برای شما.

سوال سوم: د. عبدالرزاق دیراوی: آقای ما، خداوند به شما بهترین پاداش را بدهد. آقای ما سوال دیگر من، این است: برخی افراد وجود دارند که می‌گویند: اثبات وجود خداوند از خلال اثبات ناتوانی دانشمندان زیست‌شناسی، در مورد بیان کردن تفسیری از پیدایش حیات می‌باشد؛ و این به منزله اثبات وجود خداوند است و کمبودهایی که علم آن را جبران نکرده است و به جایی رسیده است که خداوند (مسائل) مرتبط با آن را پنهان کرده است. آیا عبور از خلال تفکر ایثار حقیقی که از جهت مادی ثابت نشده است، برای اثبات وجودی که غیرمادی است، از همین موارد است؛ اینکه از جمله اثبات کردن خداوند فضاهای خالی است؟ آقای ما، پاسخ را از شما می‌شنویم. بفرمایید.

سیداحمدالحسن (ع): درود خداوند بر شما. در مورد فرضیه‌های پیدایش، باید گفت: زمانی که در مورد فرضیه‌های پیدایش مطرح شده به صورت تفصیلی مناقشه کردم -هدف بنده در کتاب توهم الحاد- ردنمودن امکان داشتن پیدایش -پیدایش حیات- نیست؛ بلکه نهایت هدفی که از مناقشه فرضیه‌های پیدایش داشتیم، بیان این بود که (فرضیه‌ای صحیح) وجود ندارد... همچنین پاسخی بود به طرح پروفیسور ریچارد داوکینز که در کتابش «ساعت سازنابینا» -در مورد احتمال ریاضی پیدایش- مطرح کرده است، و بیان کردم که اتفاق افتادن این مسئله به حسب فرضیاتی که الان مطرح می‌شود، دور (از ذهن) است. به وضوح در کتاب «توهم الحاد» درست بعد از مناقشه در مورد فرضیه‌های پیدایش ذکر نمودم که هدف من از مناقشه، ردنمودن امکان پیدایش حیات -در صورتی که موارد و شرایط و زمان آماده باشد- نیست. همچنین به شخصه ناتوانی دانشمندان زیست‌شناسی تکاملی یا غیر آنان را -نسبت به بیان کردن نظریه پیدایش کامل تری- دلیلی بر وجود خداوند نمی‌دانم. این مطلب را اصلاً نگفتم. بلکه نهایت مطلبی که در این مورد بیان کردم، ناتوانی آنان نسبت به بیان نظریه پیدایش کامل تری است و این فرصت را باقی می‌گذارد؛ یعنی برای ما یا غیر ما -برای هر شخصی- مجال را باز می‌گذارد. برای فرض کردن ورود غیب یا دخالت خداوند تا به وجود آمدن پیدایش را در کنار این فرض‌های

سخت قرار دهد. فرض‌هایی که به وجود آمدنشان سخت است. این تمام مطلبی بود که بیان کردم. اگر فردی سخنم را بخواند و از آن این مطلب را بفهمد که این دلیل من برای وجود خداوند در کتاب توهم الحاد است، این فرد اشتباه کرده است. اگر فردی می‌خواهد از دلیلی که برای اثبات خداوند -در کتاب توهم الحاد- در حدود زندگی زمینی آوردم، آگاه شود، این دلیل آن است که تکامل هدفمند است. این دلیل را در کتاب توهم الحاد توضیح دادم و بیان کردم که چگونه هدف از تکامل، به وجود آوردن ابزار هوشمندی برتر است؛ به این خاطر که هوشمندی، برترین ابزار بقاء می‌باشد و نسبت به همه سلاح‌ها -سلاح‌های بقاء بیولوژی و دیگر وسایل- برتری دارد به خاطر اینکه سخن را طولانی نکنم، خلاصه مسئله این است: هر زمانی که نزد ما جهش ژنی همیشگی و در دوره‌ای از تاریخ تکامل -تکامل حیات- وجود دارد، باید سلول‌هایی به وجود بیاید که حس می‌کند و محیط (اطراف) را حس می‌کند. یعنی مثلاً سلولی به وجود می‌آید که نور را تشخیص می‌دهد و (سلول) دیگری که صدا را تشخیص می‌دهد و (سلول) دیگری که موقع لمس اجسام، آن را تشخیص دهد... الخ. این مسئله حتمی است. یعنی تکامل باید به اینجا برسد، تا زمانی که وقت کافی باشد؛ تا جهش مناسب در شرایط مناسب به وجود بیاید. برای تثبیت این صفات در مجموعه ژنی. همچنین تازمانی که نزد ما وقت کافی باشد، جهش ژنی ابزاری را به وجود می‌آورد که کار این حس‌گرها را -برخی با برخی دیگر- تنظیم کند. این ابزار همان ابزار هوشمندی است. تازمانی که وقت کافی باشد، تکامل ادامه می‌یابد... و متوقف نمی‌شود... در نوعی به نوع دوم... به کتاب مراجعه کنید و از تفصیل مطلب در آنجا مطلع شوید.

در مورد این‌بار حقیقی، آن را به طور مفصل در کتاب توهم الحاد مورد مناقشه قرار دادم و همچنین هدف من از این مناقشه و بیان اشتباه در نظرات پروفیسور ریچارد داوکینز، اثبات این نیست که خداوندی وجود دارد؛ به این خاطر که این‌بار حقیقی را نمی‌توان از جهت بیولوژی یا حتی فرهنگی در طبیعت تفسیر نمود. اصلاً این هدف بنده نیست. هدف من این است که همه‌ی طرح‌ها در تفسیر آن صحیح نیست؛ از جمله طرح میم‌ها که در کتابش مطرح نموده است. برای بنده، همین مقدار کافی است؛ یعنی این‌بار حقیقی از تفسیر ناتوان است، چه از نظر بیولوژی تکاملی یا بیولوژی اجتماعی. به همین خاطر فرصت برای فرض ورود چیز دیگری در معادله ایجاد شده است که از حدود ماده بیرون است. یعنی فرصت برای فرض غیبی به وجود آمده است و به شکل خلاصه، فرض ورود نفس آدمی. این فرض حق ماست؛ چون ما محال بودن تفسیر مادی برای این‌بار حقیقی را ثابت کردیم. بنده به در دسترس بودن فرض اکتفاء نکردم، بلکه بعد از آن مطالبی را ذکر کردم که این فرض مطرح شده توسط ما را تایید می‌کند و ترجیح می‌دهد که این فرض، مسئله این‌بار حقیقی را تفسیر می‌کند و این مسئله با

مورد بحث قراردادن فرهنگ انسان در آغاز آن انجام شده است. مخصوصاً فرهنگ سومری‌ها. این فرهنگی است که دین بخش وسیعی از آن را فرا می‌گیرد. الواح گلین سومری این مطلب را می‌گوید که علت فرهنگ آنان و تکامل آن و رفتار اخلاقی ایثاری آنان، ورود خداوند و دین می‌باشد. بنابراین نزد ما مطالبی است که سومری‌ها در الواح گلین خود می‌گویند؛ در مورد منبع فرهنگ آنان و جهش شهروندی و فرهنگی غیرمنتظره آنان. طبعاً فردی که می‌خواهد این نظر را در مورد نوشته‌های سومری‌ها داشته باشد که این نوشته‌ها از ارزش واقعی خالی است و حقیقی نیست و فقط تخیلات و اوهامی است، این شأن و نظر اوست. ولی ما نمی‌توانیم قبول کنیم که مردمی که به انسان‌ها، نوشتن و مبادی تمدن و تکنولوژی و ریاضیات آموختند، نگاه ساده و پر از تکبر و برتری‌طلبی بنماییم. بله، مایک برای شما.

سوال چهارم: د. عبدالرزاق دیراوی: بله، خداوند به شما برترین پاداش را بدهد. در حقیقت ما در مورد تفکر خداوند کمبودها، دلیلشان را در این مورد رد می‌کنیم و چه بسا این مسئله برای همه روشن است که مطلب لازمی است که آن را تکرار می‌کنند... سوال چهارم بنده این است: کتاب توهم الحاد، توضیح ایدئولوژی اشتباه نظریه علمی را رد می‌کند، به اندازه‌ای که به اثبات خود نظریه علمی می‌پردازند. شاید عنوان کتاب که از دو بخش تشکیل شده است -توهم الحاد و نشانه‌های پروردگار در جهان- به این مسئله اشاره دارد. سوال این است: آیا اهتمام‌ورزیدن به آغاز کتاب، نسبت به اثبات نظریه علمی -خصوصاً تکامل- می‌تواند دلیلش رد نمودن (این نظریه) توسط جهان اسلامی بالخصوص باشد یا دلایل دیگری وجود دارد؟ مخصوصاً اینکه تفسیر برخی از آیاتی که در کتاب آمده است، واقعاً در مورد نظریه علمی روشن است. اینجا می‌خواهم در مورد آیات اشاره شده به تکامل بحثی مطرح شود. بنده می‌گویم: برخی از افرادی که از آب (گل آلود ماهی) می‌گیرند، از کتاب توهم الحاد انتقاد می‌کنند. به این خاطر که این تفاسیر ملحدین را ملزم نمی‌کند. پاسخ شما چیست؟ آقای ما، مایک را در اختیار شما قرار می‌دهد. بفرمایید.

سید احمد الحسن (ع): درود خداوند بر شما. در مورد نظریه تکامل، همیشه افرادی هستند که به خاطر علل دینی، آن را رد می‌کنند. فقط به خاطر علل دینی نه غیر آن. در همه جهان و نه فقط در جهان اسلامی و جهان عربی.

بنده برخی از دلایل تکامل را در کتاب ذکر کردم؛ چون بنده اعتقاد دارم مردم -همه‌ی مردم- استحقاق این را دارند که حقیقت را همان‌گونه که هست، بدانند. آن‌هایی که تکامل را رد می‌کنند، اشتباه می‌کنند و باید به خودشان مراجعه کنند و آگاهی خود را افزایش بدهند؛ به این خاطر که اکنون تکامل حقیقتی علمی شده است

که هیچ غباری بر صحت آن نیست. مخصوصاً بعد از ظهور علم ژنتیک و پیشرفت آن. ادله ژنی بر صحت تکامل، روشن و واضح است و به مثابه تصاویر یا فایل‌های ویدیویی است که ثابت می‌کند: نسل گذشته، مشترک است. و ثابت می‌کند که نسل گذشته بین انسان و بقیه موجودات زنده مشترک است. چه میمون‌های رده بالا که انسان بخشی از آنان است یا دیگر جانداران از حیوانات و گیاهان. دلایل بسیار... هستند. همان‌طور که می‌دانید، ژن‌ها نقشه‌ای برای عملیات ساخت و ساز جسم موجود زنده هستند. یعنی ژن‌های موجود زنده، صد درصد شکلی مطابق با آن در درون و بیرون آن دارد. در نتیجه ادله ژنتیک مانند تصاویر و ویدیوهای می‌باشد. به عنوان مثال توضیح ادله ژنتیک؛ در کتاب توهم الحاد، رتاویروس را به عنوان تصویر نسل گذشته مشترک انسان ذکر نمودم. یعنی برای نزدیک (به ذهن) شدن. انگار نزد ما تصاویر نسل گذشته انسان، قبل از ۶ میلیون سال است و تصاویر نسل گذشته شامپانزه و همچنین بونوبو قبل از میلیون‌ها سال. زمانی که تصاویر با یگدیگر مطابقت کرد، می‌یابیم که این فرد، جدّ و نسل گذشته انسان و جدّ شامپانزه و بونوبو است. دوستانم فرصتی برای انکار نسل گذشته مشترک و (انکار) تکامل - به صورت عمومی - باقی نمانده است. آنچه دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقات در اثبات نظریه تکامل و صحت آن - به آن - رسیده‌اند، دقیقاً مانند مسئله‌ای است که سفینه‌های فضایی به آن دست پیدا کرده‌اند و از زمین تصاویری گرفتند که در فضاء دور خودش و دور خورشید می‌چرخد. تا نظرات جدلی برخی از علمای دین را در این زمان در مورد مسئله دوران زمین دور زمین از بین ببرد. با این حال، برخی از نادان‌ها اصرار می‌کنند و دشمنی می‌کنند. این مسئله نزد وهابی‌ها قطعی نشده است. به رغم اینکه این تصاویر گرفته شده است و آنان هنوز اعتقاد دارند که خورشید است که دور زمین می‌گردد و شما به آنان و سفاهت آنان می‌خندید! مثلاً ابن عثیمین می‌گوید: خورشید، دور زمین می‌چرخد و اختلاف شب و روز، به خاطر چرخیدن زمین نیست و به خاطر چرخیدن خورشید دور زمین می‌باشد. بن باز نیز این‌گونه می‌گوید. الان حالت هر فردی که اعتقاد دارد تکامل صحیح نیست، بهتر از حالت علمای وهابی سلفی نیست؛ افرادی که معتقد هستند که خورشید دور زمین می‌چرخد. به رغم اینکه تصاویری از زمین در فضا گرفته شده است که زمین دور خورشید می‌چرخد. من از افرادی که تصور می‌کنند تکامل صحیح نیست، امیدوارم که به خودشان مراجعه کنند و بیشتر آگاه شوند و ادله علمی را مطالعه کنند. عیب نیست که اگر در اشتباه هستید، افکار و عقایدت را تصحیح کنید؛ بلکه عیب و عار این است که در نادانی و دشمنی باقی بمانید و علم و شناخت را رد نمایید. دوستانم، مسئله تکامل، مسئله‌ای حتمی است. تا وقتی که به خاطر ژن‌های افراد، بین آنان تمایز است. و تا وقتی که بسیار شدن و محافظت و منتقل شدن ژن‌ها به نسل‌های بعد وجود دارد. و تا وقتی که طبیعت، قوانین قطعی دارد که به اجسام یا افرادی که با او مناسب نیستند، اجازه بسیار شدن و محافظت و

منتقل شدن ژن‌ها به نسل‌های بعد را نمی‌دهد. زمین هیچ روزی از این مسائل سه‌گانه - نه در گذشته و نه در الان - خالی نبوده است. تکامل مسئله حتمی است که در گذشته اتفاق افتاده است و امروز نیز اتفاق می‌افتد. فردی که رغبتی به جست‌وجو ندارد، برایش این مسئله کافی است که همه دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقات جهانی... که کتاب‌های علمی عالی و مورد احترامی نگاشتند، تکامل را تفسیر یگانه‌ای برای حیات و تقسیم به انواع مختلفی در زمین می‌دانند. اما در مورد آیات، چه بسا منظورت سخن خداوند متعال در سوره نوح است: «وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا» (نوح ۱۴، ۱۷) «و حال آنکه شما را مرحله به مرحله خلق کرده است. مگر ملاحظه نکرده‌اید که چگونه خدا هفت آسمان را تو بر تو آفریده است؟ و ماه را در میان آنها روشنایی بخش گردانید و خورشید را (چون) چراغی قرار داد. و خدا (ست که) شما را (مانند) گیاهی از زمین رویانید.» آیاتی که در کتاب توهّم الحاد در این مورد ذکر نمودم، در این مورد است و دلالت این آیات بر تکامل روشن است. آیه در مورد آفرینش سخن می‌گوید و می‌گوید: یکباره نیامده است، بلکه مراحل را طی کرده است.

سخن در آیه: «قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا» «شما را مرحله به مرحله خلق کرده است.» روشن است. همچنین این سخن خداوند متعال: «وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا» «و خدا (ست که) شما را (مانند) گیاهی از زمین رویانید.» طبعاً سخن در مورد آفرینش انسان است. روشن است که آیه می‌گوید: شما عبارت از دانه‌ای هستید که در این زمین کاشته شدید و رشد یافت و ثمر داد و می‌توانیم بگوییم که منظور از دانه، ژن‌ها یا نقشه ژنی است که تکامل یافته است؛ تاجایی که وقتی در زمین وارد می‌شود، جسم ما را به عنوان ثمر، نتیجه می‌دهد. این آیات، بسیار بر معانی که مطرح کردم، به صورت روشن دلالت دارد. و فکر می‌کنم مردم عاقل و منصفی وجود دارند که از آن منفعت ببرند؛ برای شناخت حقانیت قرآن و حقانیت محمد رسول (ص). اما اینکه ملحدین یا غیرشان این تفسیر از این کلمات روشن را قبول نمی‌کنند و یا رد می‌کنند، حداقل در مورد بنده و هر عاقلی که دشمنی نمی‌کند، این مسئله‌ای است که مربوط به آنان است و من آنان را مجبور به قبول کردن نمی‌کنم یا قبول معنایی که من مطرح کردم. بنده از این، بی‌نیاز هستم. منظور اینکه اگر هدف، اثبات وجود خداوند است، من ادله روشن و واضح برای اثبات وجود خداوند بیان و مطرح کردم. یکی از آن، این دلیل است که تکامل هدفمند است و این، دلیل روشن و واضحی است. در نتیجه انگیزه‌ای نیست که به این سمت و آن سمت بروند. باید دلیل را رد کنند، البته اگر پاسخی دارند. بله، مایک برای شما.

سوال پنجم: د. عبد الرزاق دیراوی: آری، خداوند به شما پاداش نیکو عطا کند. باز پرسش دیگری دارم. از سوی برخی افراد از جمله چالش‌هایی که تکامل دچار آن است، معمای فسیل‌های کامبری یا دوره کامبرین است که نسبت با آنچه پیش از آن بوده، یک انفجار را نشان می‌دهد. به صورتی که حیواناتی در این دوره پدید آمدند که گویی از حیوان دیگری تکامل نیافته‌اند؛ گویی که ما نظاره‌گر چیزی شبیه به وجود آمدن یکباره جانداران پیچیده‌ای هستیم که نیاکان آن‌ها را کشف نکرده‌ایم. در این حالت، پرسش‌هایی وجود دارند که نظریه تکامل به آن‌ها پاسخ نمی‌دهد. همچنین در مدارک مربوط به فسیل‌ها، کم و کاستی وجود دارد و این باعث می‌شود که نسبت به آن چه نظریه تکامل مطرح می‌سازد، نامطمئن شویم. بنده دیدگاه افرادی را نقل کردم که نسبت به آنان، این یک نقص است. پاسخ شما را می‌شنویم.

سید احمد الحسن (ع): خدا خیرتان دهد. به هیچ وجه این امر یک چالش نیست. اکثر افرادی که قضیه انفجار کامبرین را مطرح می‌سازند، در مورد تکامل هیچ اطلاعاتی ندارند و نمی‌دانند که تکامل چگونه رخ می‌دهد و شتاب‌گرفتن و گندی و ابزارهای آن چگونه پیش می‌آید. در مورد دوره‌ی کامبرین، باید گفت که این دوره، یکی از دوره‌های زمین‌شناسی است که پیش از ظهور جانداران بر روی خشکی رخ داده است... بله. آنچه گفتم این است که دوره‌ی کامبرین عصری به درازای ده‌ها میلیون سال است. ده‌ها میلیون سال، برای انقراض هزاران نوع و پرشدن کره‌ی زمین از انواع جدید کفایت می‌کند، این اتفاقی است که در کامبرین رخ داد. حقیقت این است که پیش از وقوع انفجار کامبرین، حیات وجود داشته و جانداران دوره کامبرین از موجودات پیش از خود تکامل یافته بودند. درست است که تعداد زیادی فسیل وجود دارد که نشان‌دهنده‌ی تنوع و پیچیدگی در جانداران دوره‌ی انفجار کامبرین هست که به دلیل شتاب قابل ملاحظه تکامل نسبت به دوره‌ی کند پیش از آن از نظر تنوع و پیچیدگی در جانداران رخ داده است، لکن در دانش زیست‌شناسی تکاملی نظریاتی وجود دارند که شتاب‌گرفتن در تاریخ تکامل را به شکلی عام بررسی می‌کنند. نه فقط در دوره‌ی کامبرین. این موضوع را در کتاب توهم الحاد، تحت عنوان نقشه‌ی ژنی و قانون عمل آن و همچنین در موضوع ثابت‌نبودن شتاب تکامل مورد بحث قرار دادم و نشان دادم که انتخاب طبیعی به تنهایی برای این تغییر شتاب در تکامل کافی نیست. به این دلیل قانون‌مند بودن نقشه ژنی را مورد بحث قرار دادم. برای خواندن مطلب به شکل مفصل به کتاب توهم الحاد مراجعه کنید. در هر حال شتاب تکامل غیر ثابت است و به دوره‌ی کامبرین مربوط نمی‌شود. بلکه دوره‌هایی بوده که آهنگ تکامل شتاب داشته و دوره‌هایی نیز وجود داشته که تکامل کند می‌شد. همچنین کاهش آهنگ تکامل می‌تواند از نظر زیست‌شناسان تکاملی، تفسیری برای نقص‌های موجود در شواهد

زمین‌شناسی یا نمونه‌های فسیلی باشد. چراکه فزونی یافتن شتاب تکامل با مقیاس‌های تکامل، مسئله‌ی یافتن فسیل‌های انتقالی جانداران را، به دلیل کوتاه‌بودن دوره‌ی زندگی و وجود این جانداران البته با مقیاس‌های زمین‌شناسی را، بسیار مشکل می‌سازد. البته این امر با موضوع دیگری که آن را نیز در کتاب توهم الحاد مطرح کرده‌ام، مرتبط است و آن موضوع قانون‌مندبودن نقشه‌ی ژنی از نظر داخلی است. این قضیه به ما دلیل روشنی بر قانون‌مندبودن نقشه ژنی می‌دهد؛ چرا که تغییر شتاب تکامل قطعاً وابسته به تعداد بی‌شماری جهش ژنی است و در نتیجه از آنجا که تکامل دارای سرعت متغیری است، پس هنگام تکامل سرعت جهش‌های ژنی نیز متغیر است. در دوره‌های معینی این سرعت بسیار شدید است. منظورم این است که دقیقاً در دوره‌های انتقالی میان انواع یا دوره‌های تنوع. این امر علامت سوال بزرگی باقی می‌گذارد. اما بنده، ایده‌ای منطقی را برای آن ارائه دادم و آن این است که کروموزوم‌ها دارای قانونی هستند که شتاب جهش آن‌ها را کنترل می‌کند. برای توضیح بیشتر، می‌توان گفت: نقشه‌ی ژنی، قانون‌مند است. به این دلیل است که در دوره‌های جهش‌های بیشتری را به سوی هدف معینی ایجاد می‌کند؛ به گونه‌ای که بر مسیر کلی تکامل فشار آورده و باعث شتاب گرفتن آن می‌شود تا آنجا که در مدتی معین برای رسیدن به هدفی معین تکامل بیشتر و بیشتر شتاب می‌گیرد، که آن‌ها را می‌توان نوع یا انواع جدید نامید. بعد از آن است که سرعت جهش کاهش یافته و به سکون یا سرعت بسیار پایین باز می‌گردد که در این صورت همراه آن تکامل نیز شتاب کمتری خواهد یافت. چرا که تکامل متکی بر جهش است و بدون جهش ژنی تکاملی وجود نخواهد داشت.

در اینجا نمونه افراطی این امر دوره‌ی کامبرین یا انفجار کامبرین نیست. بلکه تکامل مغز انسان در چند میلیون سال اخیر نمونه افراطی این امر دوره‌ی کامبرین یا انفجار کامبرین نیست. بلکه تکامل مغز انسان در چند میلیون سال اخیر نمونه افراطی این امر دوره‌ی کامبرین یا انفجار کامبرین نیست.

استدلال منطقی در مورد افزایش جهش‌ها به سوی افزایش حجم مغز انسان یا هومو طی چند میلیون سال اخیر این‌گونه است که جهش ژنتیکی، قانون‌مند و هدفمند است که بر مبنای قانون داخلی نقشه‌ی ژنتیکی عمل می‌کند و به هیچ وجه تصادفی و مبتنی بر دلایل تصادفی مانند خطا در همانندسازی ژنی و پرتو افکنی کیهانی نیست. در هر حال هرکس مایل باشد که مطالب مفصل‌تری در مورد شتاب تکامل و دیدگاه‌های دانشمندان تکامل و آنچه در کتاب توهم الحاد در این مورد گفته‌ام را بفهمد، می‌تواند به آنجا رجوع نماید و در کتاب با تفصیل بیشتر این مطلب را خواهد یافت. مایک تقدیم به شما.

سوال ششم: د. عبدالرزاق دیراوی: خداوند پاداش نیکو به شما ارزانی بدارد. سوال بعدی این است. افرادی وجود دارند که معتقدند که دلایل و اثبات‌هایی که تکامل‌گرایان ارائه می‌کنند، نشان می‌دهد که تکامل کوچک وجود

دارد. یعنی این که در اجزاء و اعضا تکامل پیش آمده است تا به بهینه تر شدن تناسب با محیط معینی بیانجامد. ولی نمی توان از این دلایل برای تکامل گسترده تر و به ویژه تنوع استدلال کنیم. در حالی که ما شاهد این نوع تکامل هستیم. جناب عالی در این مورد چه پاسخی می دهید؟ بفرمایید.

سید احمد الحسن (ع): یا الله، این سخن کاملاً نادرست است؛ چرا که همه ی دلایل، نشان دهنده ی وقوع تکامل و ایجاد انواع است. به عنوان نمونه دلایل ژنتیکی نشان دهنده ی رابطه میان انواع مختلف است. پس چگونه فردی می تواند بگوید: دلایل تکامل در صدد ثابت کردن ایجاد انواع نیست. این سخنی بدون هیچ معنا است. دلایل تکامل، همان دلایل وجود انواع است که حاصل و نتیجه وقوع تکامل در چارچوب یک گونه است.

در این جا فقط مسئله ی وقت مطرح است. از آن جا که ما جهش ژنی داریم، اگر به آن تولید مثل و انتخاب طبیعی را بیفزاییم، در نتیجه منجر به تمایز بین افراد گونه می شود؛ چرا که باعث بروز ویژگی هایی خاص در جاندار، مانند اختلاف در حجم و طول و عرض و شکل و وجود مو در قسمتی و محوشدن آن از منطقه ای دیگر و دندان های نیش و چنگال ها و... الخ می شود. با گذر زمان و شدت یافتن این تفاوت ها به عنوان یک نتیجه حتمی و منطقی در اثر انباشتگی، بدون نیاز به دیگر دلایل، با گذشتن دوره ی زمانی کافی برای تراکم صفات و ویژگی ها، نوع جدید ظهور پیدا خواهد کرد. مسئله وجود تکامل درون یک گونه یا خارج از آن، فقط مسئله ی وقت است. یعنی در دانش زیست شناسی، وجود زمان کافی برای انباشتگی تفاوت ها باعث می شود که جاندار را به عنوان نوعی جدید رده بندی نمایند. بنده هم در کتاب توهم الحاد بیان کردم که هر کس این ایده را مطرح کند که تکامل درون یک نوع معین یا یک گونه مشخص متوقف می شود، باید برای این مدعی خود دلیل ارائه دهد. کیست که بپذیرد که به شکل مستمر جاندار، دچار نوسازی و تشکیل مجدد هماهنگ با محیط است. به گونه ای که این تشکیل و نوسازی، مسئول تفاوت میان خرس قطبی از خرس قهوه ای با وجود اختلاف فاحش میان آنان، در شکل، حجم، وزن، رنگ، نوع غذا و سوخت و ساز است. این در حالی است که نمی پذیرد که این نوسازی و تشکیل مجدد تا حدی برسد که باعث ایجاد دو گونه مختلف گردد. شخصی مانند این باید برای فرضیه واهی خود استدلال ارائه کند. چرا که وجود انواع و رده بندی، حاصل انباشتگی و نوسازی و تجدید ساختار در طبیعت است و عملیاتی است که بر مبنای جهش ژنتیکی صورت می پذیرد و از نظر تئوری جهش در طبیعت، هنگام وجود زمان کافی قادر است که انواع و گونه ها و رده ها را ایجاد کند. مایک تقدیم به شما.

سوال هفتم: دکتر عبد الرزاق دیراوی: یکی از مسائل مطرح شده در کتاب توهم الحاد را می توان این گونه بیان کرد:

هوموساپینس، سال‌های فراوان و چیزی در حدود ده‌ها هزار سال با حالتی از آگاهی و تمدن زندگی می‌کرد که او را از حالت بدویت خارج نمی‌کرد. سپس به یکباره با نگاه به سومریان و گذشتگان آنان، خود را برابر چیزی شبیه معجزه‌ای از معرفت می‌یابیم. امری که تفسیر آن بدون قراردادن عامل غیر مادی در معادله شناخت ممکن نیست که همان عنصر دین و اتصال به آسمان است. چیزی که به این دیدگاه صحه می‌گذارد، این است که این دوره‌ی تاریخی با دوره پیامبران هم‌خوانی دارد و منطقه‌ای که شاهد این جهش در شناخت بوده، همان منطقه‌ای است که محل سکونت پیامبران است. دست آخر هم این که نگرش دینی یکی از مهمترین جوانب زندگی در تمدن سومر بوده. حال این اشکال پیش می‌آید که مضامینی به دست ما رسیده که با مهم‌ترین گزاره‌های دین یعنی توحید، هم‌خوانی ندارد و تمدن سومر به تنهایی برجای گذارنده‌ی این‌گونه مضامین نیست. بلکه تمدن‌های موازی با آن، همان‌گونه برخی مورخان اعتقاد دارند. مانند تمدن هند و تمدن چین و تمدن مصر نیز این‌گونه‌اند. وجود چنین تمدن‌هایی را اگر با همان نگرش به تمدن سومر بررسی کرد و برای آن‌ها تفسیر آورد، نشان‌دهنده این است که در سطح شناخت بشری شیبی وجود دارد و همچنین مراحل آغازینی که از آثارشان چیزی به ما نرسیده است. این امر در نهایت به شکل مادی قابل تفسیر است و دلیلی برای وجود فرضیه دخالت آسمانی وجود ندارد. اگر در همه یا بخشی از گفتارم دچار توهم نشده باشم، در این مورد نظر شما را جویا می‌شویم.

سید احمد الحسن (ع): در مورد توحید به معنی اعتقاد به لاهوت مطلق یگانه‌ای که مخلوقات به سوی او تأله می‌کنند، نمی‌توان به شکل قطعی در مورد سومریان گفت که آنان بنا بر متونی که از آنان به دست ما رسیده، چنین اعتقادی نداشته‌اند و دلایل فراوانی برای این امر وجود دارد. ممکن است آنچه به دست ما رسیده یا بخشی از آن را به گونه‌ای دیگر تفسیر کرد. به این صورت که الوهیت و ربوبیت را با معنی اشتقاقی آن تفسیر کنیم؛ همان‌گونه در کتاب توحید بیان کردم. در این صورت در انتساب این ویژگی‌ها به مخلوقات اشکالی نخواهد بود. مطمئناً هر متن رسیده به دست ما، خود در دوره‌ی زمانی خاصی نوشته شده است که این دوره شاهد انحراف عقایدی بسیار گسترده‌ای بود. در این صورت آنان عقیده‌ی خود را به نگارش در آوردند؛ نه عقیده‌ی سومری اصلی را. در تاریخ دین این امر بسیار محتمل است. اما تمدن‌های دیگر مانند هند و چین و مصر، همه‌ی این تمدن‌ها نسبت به تمدن سومری متاخر هستند و بعد از آن آمده‌اند. همچنین منشأ شهروندان همه این تمدن‌ها، از منطقه محل سکونت سومریان اولیه بوده است. این امری است که با آزمایشات ژنتیکی پروژه ژنوم جهانی ثابت شده است. نقشه مهاجرت‌های انسانی اولیه را در کتاب توهم الحاد درج نموده‌ام.

می‌توانید به آن مراجعه کنید. همان‌گونه که در کتاب توهم الحاد بیان کردم، تمدن سومر از آنچه به دست ما رسیده، بسیار کهن‌تر است. اما دلیل این که از آنان چیزی به ما نرسیده، این است که نی در تمدن سومر اولیه بسیار پرکاربرد بود. همان‌گونه که در مورد کشتی نوح یا اوتونبشتم یا زیوسودرا آمده است. این تمدن هنگامی که دشت حاصلخیز از آب پر گردید و دشت به خلیج امروزی تبدیل شد، زیر آب رفت. همان‌گونه که در گل نوشته‌های رسیده از آنان است. در مورد نیاکان سومری خود، ساکنان دشت حاصل‌خیز یا خلیج امروزی بسیار سخن گفته‌اند. آنان در گل نوشته‌ها بسیار به اجداد خود، افتخار می‌کنند و تمدن و فضائل اخلاقی آنان را بزرگ می‌شمردند. وجود گل‌نوشته‌های سومری، دلیلی است بر این که تمدن سومری وجود داشته است که هنگام پر شدن دشت حاصلخیز و به وجود آمدن خلیج امروزی، این تمدن ناپدید شد. در کتاب توهم الحاد، نشانه‌های جهش فرهنگی در ادراک و تفکر سومریان، نسبت به هوموساپینس‌ها را که پیش از آنان وجود داشته‌اند، مطرح کردم. آنچه از تمدن سومری از جهت موازین اخلاقی و رفتار اجتماعی هدفمند و ادبیات و محصولات صنعتی و پیشرفت دانش است، همه نشان‌دهنده‌ی این است که حتماً جهشی در تمدن و فرهنگ نسبت به تاریخ پیش از آن رخ داده است. در نتیجه به طور خلاصه باید گفت که در تفکر و ادراک، نزد سومریان جهش رخ داده است. البته نمی‌توان از نظر علمی گفت: این فرآیند دقیقاً چه زمان پیش آمده است. اما می‌توانیم با اطمینان بگوییم: از اجدادی آغاز شده است که سومریان آنان را ذکر نمودند و امتداد آن تمدن گم‌شده هستند. نتیجه‌ای که می‌خواهیم به آن برسیم این است که این جهش در فرهنگ و تمدن، نشان‌دهنده‌ی این است که امر جدیدی وارد معادله‌ی هوموساپینس شده است که باعث تغییر بنیادین در آن شد؛ به گونه‌ای که از موجودی ابتدایی که خودخواهی ژنتیکی بر او چیره بود، به انسانی آگاه و دارای شناخت تبدیل شد که سعی می‌کند، با دیگران با ایثار رفتار کند و میل به بقای او، به میل به جاودانگی در عالمی دیگر تغییر یافت که همان‌گونه که در حماسه گیلگمش می‌خوانیم، خالی از پلیدی و پر از نیکویی و اخلاق متعالی است. مایک تقدیم به شما

سوال هشتم: د. عبدالرزاق دیراوی: بله، آقای ما خداوند به شما بهترین پاداش را بدهد. سوال دیگر من این است: ملحدین قضیه خودشان را بر این اساس استوار می‌کنند که توانایی که علم برای تفسیر جهان بر اساس قوانین درون آن دارد و بدون اینکه به دخالت مستقیم خداوند نیاز باشد، این به نظر آنان به این معناست که خداوند وجود ندارد یا ما نیازی به فرض وجود او نداریم. آیا این نتیجه منطقی است و ما مجبوریم که قضیه مقابل آن بنا کنیم که شکاف‌هایی در علم وجود دارد که فقط با فرض خداوند قابل پر شدن است؛ دخالتی که به اسباب مربوط نمی‌شود یا به فکر قانون‌ها تکیه نمی‌کند. آقای ما، پاسخ را از شما می‌شنویم. بفرمایید.

سید احمد الحسن (ع): درود خداوند به شما. استقراء و استنباط قوانینی که در جهان است یا تفسیر جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، بر اساس قوانین علمی، اصلاً به این معنا نیست که ما از جست و جوی در مورد آغازها و اهداف بی‌نیاز هستیم. باز بودن وجود آغازها، ما را به جست و جوی در مورد ماورای آن تشویق می‌کند. و وجود اهدافی که ما را به جست و جوی ماورای آن تشویق می‌کند، در نتیجه ما را به ادله وجود خداوند می‌رساند. این مطلبی است که در کتاب توهم الحاد بحث کردم. در حدود حیات، ثابت کردم که تکامل هدفمند است و این دلیل روشنی بر ضرورت وجود خداوندی پشت این هدف است. همچنین در مورد همه هستی ثابت کردم که مسئله درنهایت به خداوند می‌رسد. به روشنی و با ادله علمی ثابت کردم که نتایجی که صاحب‌نظران الحاد علمی به آن رسیدند، صحیح نیست. ریچارد داوکینز در بیش از یک کتاب تلاش کرده است که بیان کند که ماورای تکامل هدفی نیست؛ ولی در کتاب توهم الحاد به صورت دقیقی وجود هدف تکامل را ثابت کردم. در نتیجه وجود خداوند را به تبع اثبات هدف ثابت کردم. همچنین نقاط ضعف و اشتباهاتی را که دانشمندان فیزیک در آن افتادند، بیان کردم؛ افرادی که صاحب‌نظران الحاد هستند، مانند هاوکینگ. و ثابت کردم که آنان نتوانستند شکاف آغاز را بیوشانند و همان‌جا، وجود خداوند را با دلیل ثابت کردم. به صورت کاملاً خلاصه، آنان به این مطالب تکیه کردند: اولاً؛ اینکه انرژی جهان صفر است و این مسئله با قیاس ثابت شده است. این به این معناست که همه هستی با عدم مساوی است؛ از این جهت که چیزی از بیرون، وارد هستی نشده است و به حسب آن‌ها، معنای آن این است که انگیزه‌ای برای فرض چیزی غیر از هستی نیست؛ یعنی مثلاً خداوند. به حسب آن‌ها، انگیزه‌ای برای فرض خداوند نیست؛ به این خاطر که اصلاً چیزی وارد هستی نشده است. بعد آنان از اصل عدم قطعیت هایزنبرگ استفاده کردند که فضا با ناپایداری‌های کوانتومی پُر است که از عدم به وجود آمده است. به این خاطر که هستی از اتفاق یا رویداد کوانتومی به وجود آمده است، به فردی نیاز ندارد که آن را آغاز نماید؛ مخصوصاً بعد از اینکه هاوکینگ ثبت رویداد از سوی بیننده را به احتمالات زیادی که به هستی این قابلیت را می‌دهد که آغازی بدون حد و مرز داشته باشد، تفسیر کرده است. او فرض کرد که هستی در آغاز کوانتومی‌اش، عبارت از فضایی از چهار بُعد مکانی بوده است، به جای سه بعد مکانی و بعد زمانی. همان‌طور که در نظریه نسبیت عام اینشتین است و همان‌طور که واقعی است که ما الان (باتوجه به آن) زندگی می‌کنیم. یعنی زندگی ما. ولی بازگشت به آغازها -آغازهای هستی- و زمینه کوانتومی، در چهار بعد مکانی است. نظریه هاوکینگ می‌گوید: زمانی که به آغاز هستی و زمینه کوانتومی برویم -که زمینه واقعاً دقیقی است- می‌گوییم: زمینه کوانتومی. شاید برخی ندانند... این اصطلاحات فیزیکی است... زمینه کوانتومی به معنای مثلاً زمینه لپتون‌ها یا کوارک‌ها... یا الکترون‌ها. شاید افراد بیشتر بدانند و بفهمند که الکترون چیست - بعد زمان موقع

بازگشت به زمینه کوانتومی؛ وقتی به آغاز هستی باز می‌گردیم؛ آغاز هستی که زمینه کوانتومی است، در این حالت، بعد زمانی پنهان می‌شود. سخن هاوکینگ این‌گونه است. می‌گوید: بُعد زمانی پنهان می‌شود و بعد مکانی دیگری می‌شود. به جای زمان، بعد مکانی دیگری می‌آید که به ابعاد مکانی سه‌گانه دیگر اضافه می‌شود... طبعاً او نظریه‌اش را با ریاضیات تایید می‌کند. زمانی که آنجا و در آغاز هستی زمانی نباشد، سوال از گذشته - به نظر او - بی‌معنا می‌شود. همان‌طور که هستی خودش بی‌نیاز است و به احتمالاتی که از درونش می‌باشد، تکیه می‌کند. او اشکال ثبت رویداد از سوی بیننده و مشکل فرو ریختن قوانین فیزیکی را به حسب نظریه انفجار بزرگ و در نقطه تکینگی حل می‌کند. و نزد او آغاز هستی، این‌گونه است که بر اساس قوانین فیزیک عمل می‌کند؛ مانند میکانیک کوانتوم. درعین حال هاوکینگ - همان‌طور که تصور می‌کند - از سوال همیشگی رهایی یافته است: قبل از هستی چه چیزی بوده است؟ یا چه کسی هستی را به وجود آورده است؟ او هستی را به گونه‌ای قرار داده است که به خودش کفایت کرده است و به فردی از بیرون نیاز ندارد که آن را از آغاز کند. او در کتابش «طراحی بزرگ» گفته است: هستی محکوم به قوانین علم است و نیازی به پروردگار ندارد تا آن را آغاز کند. همچنین گفته است: اگر دین‌دارانی باشند، می‌گویند که پروردگار حتماً تاس بازی می‌کند. طبعاً او این سخن را گفت و آنچه نظریه‌اش را مطرح می‌کند، روشن کرد که احتمالات بسیاری مانند اتفاق‌ها و رویدادهای کوانتومی از درون خود هستی - زمانی که به صورت کوانتومی بوده است - در آغازش آمده است. این خلاصه برخی از مطالبی است که برای تفسیر نیاز نداشتن هستی به خدایی که آن را آغاز کند، مطرح کرده است و من آن را مورد مناقشه قرار دادم و بقیه سخنان را در کتاب توهم الحاد مورد مناقشه قرار دادم و به آن پاسخ دادم و وجود خداوند را ثابت کردم. هاوکینگ تعدد احتمالات را بنابر اصل عدم قطعیت هایزنبرگ فرض کرده است؛ به خاطر حل اشکال احتمالات، به این صورت که هستی ما که در آن زندگی می‌کنیم، وجودش ذات خودش است. اصل عدم قطعیت می‌گوید که یک ذره کوانتومی در یک زمان، می‌تواند از چند شکاف یک صفحه وارد شود؛ البته تازمانی که بیننده‌ای نباشد. یعنی انسانی وجود نداشته باشد که این ذره را مشاهده کند؛ به این خاطر که با وجود فرد بیننده، ذره مشخص می‌شود و فقط از یک شکاف عبور می‌کند. در مورد آغاز هستی، به این خاطر که اتفاق کوانتومی است، به همین خاطر این قانون بر آن منطبق می‌شود و آغاز هستی عبارت از رفتن به سوی همه جهات محتمل است. یعنی نزد ما تعداد زیادی از هستی‌هایی است که امکان محقق‌شدنش وجود دارد. طبعاً هستی ما یکی از این احتمال‌هاست و این هستی به نسبت ما مشخص شده است؛ چون ما خودمان را در آن می‌یابیم و آن را مشاهده می‌کنیم و آن را رصد می‌کنیم. این به حسب اصلی است که از آن سخن گفتیم. اصل عدم قطعیت هایزنبرگ... نتیجه این است که به خاطر رصد کردن ما، مشخص

شده است. ولی درحقیقت صرف فرض است. فرض تاریخ‌های مختلف یا احتمالات دیگر برای هستی، به مجرد اینکه ما موجود شدیم، پنهان می‌شود؛ برای اینکه آن را رصد کنیم و هستی را مشاهده کنیم؛ این مسئله برای وجود ما اهمیتی قرار می‌دهد که با چیزی که الحاد فرض می‌کند، مناسبتی ندارد. در کتاب توهم الحاد گفتم که اگر عامل فروریختن تابع موج فرد بیننده یا ثبت اتفاق کوانتومی از سوی فرد بیننده باشد -همان‌طور که در تفسیر کپنهاگ وجود دارد- این امر بدین معناست که اگر وجود انسان یا موجود هوشمند نبود، هستی وجود نداشت. وجود هستی مدیون این است که ما آن را مشاهده می‌کنیم. به این خاطر که هستی عبارت از سیستمی است که دارای تابع موج و احتمالات متعدد است و فقط هنگامی موجودیت می‌یابد که ما آن را مورد مشاهده خویش قرار دهیم و تابع موجش فرو پاشد و در واقعیت قابل تشخیص و مشاهده گردد. معنی این کلام این است که ما افراد بشر -یا به عبارتی هوشمندی- اصل و اساسی هستیم که هستی به خاطر آن پدیدار گشته است. باید به این نکته دقت کرد که فرض هاوکینگ برای آغاز و اینکه هستی بی‌نیاز است و با ورود احتمالاتی از داخلش یا همان‌طور که هاوکینگ آن را نام‌گذاری کرده است: «تاس انداختن» از قبل به چیزی نیاز دارد که فضا را برایش فراهم کند، حتی اگر بی‌نهایت کوچک باشد و حتی اگر طبق فرض‌های دیگر، تکینگی برقرار باشد؛ یعنی برای اینکه ناپایداری‌های کوانتومی به وجود بیاید که هستی را موجودیت می‌بخشد (به فضایی نیاز است) و الا اگر فضایی برای این اتفاق نباشد، این ناپایداری‌های کوانتومی کجا اتفاق افتاده است؟ این مطلب، سخن از آغاز را مطرح می‌کند که قبل از این فضا و مکان چه بوده است؟ یا این مکان اولی حادث است و در این هنگام، فردی وجود دارد که هستی را به وجود آورده است یا اینکه هستی قدیم است، ولی در عین حال، محل وقوع رویدادهاست و این محال است؛ به این خاطر که چیزی که محل وقوع رویدادها باشد، حادث است. بنابراین از فرض گرفتن وجود خدا و رب بر اساس تئوری مطرح شده، گریزی نیست؛ حتی اگر این نیاز در سطح انرژی و ماده هستی نباشد. بلکه در سطح فضای هستی باشد که ظرف مناسبی برای ظهور ناپایداری‌های کوانتومی به شمار می‌رود. اگر چه ممکن است این فضا، بی‌نهایت کوچک باشد. علاوه بر این، دلیل و علت این ناپایداری‌های کوانتومی مشخص نشده و اصل عدم قطعیت فقط از وجود چنین نوساناتی سخن می‌گوید و حال آنکه از علت و خاستگاه آن اطلاع و شناختی ندارد. اگر ما در هستی خود، منبعی برای ناپایداری‌های کوانتومی نیابیم، به آن معنا نیست که این‌ها بدون علت رخ می‌دهد، بلکه در نهایت می‌توان چنین گفت که ممکن است این نوسانات از خارج از هستی ما نشأت گرفته است.

این مسئله را در کتاب توهّم الحاد مورد مناقشه قرار دادم و روشن کردم که فرضیه چندجهانی صحیح است. اما سوال در مورد نیاز به اثبات اینکه در علم شکاف‌هایی وجود دارد که فقط فرض دخالت خداوند - که از علت‌ها عبور نمی‌کند (و خودش علت اصلی است) - آن را پر می‌کند، فکر می‌کنم، ما نیازی نداریم که اثبات کنیم که مسائلی وجود دارد که تفسیر نشده است یا علم نتوانسته آن را تا امروز تفسیر کند یا شکاف‌هایی وجود دارد... یا شکافی که علم آن را پر نکرده است. در نتیجه بدون علت بگوییم که به این خاطر که شکاف‌هایی وجود دارد که علم امروز، آن را پر نکرده است، به همین خاطر نیاز داریم که خداوند را فرض کنیم. همان‌طور که این راه، به اثبات قطعی وجود خداوند نمی‌رساند. بنده در کتاب توهّم الحاد مسائلی علمی زیادی را مطرح کردم و هدفم از مطرح کردن هر چیزی، اثبات وجود خداوند نبود. یعنی آشکار نمودن در برخی اوقات نسبت به شکاف‌ها، فقط برای این بود که خواننده آگاه شود و نسبت به مسائلی که در علم مطرح می‌شود و علم از پوشاندن آن، ناتوان است، احاطه داشته باشد؛ تا به نتایج صحیح و دقیقی برسد. و هدفم از خلال مناقشه قراردادن این شکاف‌ها، اثبات وجود خداوند نیست. یا ادله قطعی وجود خداوند را ثابت کردم، چه در زمینه حیات زمینی یا همه هستی. فردی که از ملحدین می‌خواهد که به مطالب مطرح‌شده در کتاب توسط بنده پاسخ دهد، باید مستقیماً به مطلبی که بیان کردم که دلیل وجود خداوند است، رجوع کند و به آن پاسخ دهد. نه اینکه به سخن بنده در مورد شکاف‌هایی که علم تا الان نتوانسته است، پر کند، رجوع کند یا مسائلی که بیان کردم، هیچ وقت، علم نمی‌تواند آن را بپوشاند؛ بعد بگوید که احمدالحسن از خلال وجود شکاف‌هایی که علم آن را نپوشانده است، وجود خداوند را ثابت کرده است. این مسئله برای هر عاقل و منصفی روشن است که کار فریب‌دادن و پوشاندن دلیل است؛ یا شاید برخی اوقات به خاطر نادانی‌شان نسبت به کتاب است و اینکه به آن تسلط ندارند. مایک برای شما.

سوال نهم: د. عبدالرزاق دیراوی: بله، برخی، افکار کتاب توهّم الحاد را در بحث‌ها و دیدارهایشان نقل می‌کنند. البته بدون اشاره به منبع آن. چند وقت پیش، کتاب‌هایی تالیف شد که در مورد ایثار حقیقی بی‌طرف بود که صفت اخلاقی است که طرح‌های بیولوژی از تفسیر آن ناتوان است. این سخنان را با عباراتی می‌آورند که انگار همان عبارات سیداحمدالحسن در کتاب توهّم الحادشان است. آقای ما، توضیح شما در این مورد چیست؟ بفرمایید.

سید احمدالحسن (ع): یا الله، درود خداوند بر شما. این مسئله بسیار اتفاق می‌افتد. این اولین باری نیست که طرح یا افکار یا دست رنج دیگران - بدون اشاره به آن‌ها - به سرقت می‌رود. این اولین بار نیست و من اولین

فردی نیستیم که این کار با او انجام می‌شود و فکر می‌کنم، برخورد صحیح این است که مومنین و افراد منصف با ادله این افراد را مفتضح کنند و بیان کنند که روش آنان اشتباه است. در این مورد مطلب دیگری ندارم. دکتر عبدالرزاق، مایک برای شما.

سوال دهم: د.عبدالرزاق دیراوی: بله، آقای ما، خداوند به شما بهترین پاداش را بدهد. این، سوال ماقبل آخر است. همان‌طور که بیان کردید، ایثار حقیقی بی‌طرف دلیلی بر ورود چیزی در معادله انسان از بیرون طبیعت مادی است. یعنی روح یا نفس. ولی امکان تفسیر آن، از جهت بیولوژی وجود ندارد. همان‌طور که شما از خلال بحث تاریخی بیان کردید که پیدایش این رفتار ایثارگونه از سوی دین و از سوی نماینده حقیقی دین بوده است، یعنی پیامبران و فرستادگان (ع). سوال این است: برخی با این سخن، اعتراض می‌کنند که ایثار به صورت تصادفی به وجود آمده است یا اینکه نتیجه ثانوی تکامل هوشمندی و ابزار آن است، یا نتیجه کمبودهایی در ابزارهای تعاون است. این صفت نادری است که در نهایت نزد بشر وجود ندارد. مردم ایثار حقیقی را انجام نمی‌دهند. بلکه همیشه یک منیت پنهانی در ایثار وجود دارد. و این به این معناست که جنگ با این صفت، به اتمام رسیده است. همان صفت ایثار حقیقی که جنگ با آن به اتمام رسیده است یا در حال انقراض است. پاسخ شما نسبت به این مسئله چیست؟ از شما می‌شنویم، بفرمایید.

سید احمد الحسن (ع): یا الله... درود خداوند بر شما. ایثاری که در علم زیست‌شناسی تکاملی تفسیر شده است، ایثار نزدیکان و ایثار دوجانبه با انواع خودش است. و این ایثار از جهت ژنتیکی تفسیر شده است؛ به این خاطر که این نوع‌های از ایثار، برای ژن‌ها منفعت فردی برای بقاء و انتقال در خلال نسل‌ها به دست می‌آورد و قطعاً ژن‌هایی که باعث این می‌شوند، در مجموعه ژن‌های فردی با انتخاب طبیعی تثبیت می‌شوند. مثال این نوع از ایثار، ایثار والدین نسبت به فرزندان کوچک خود است. به این خاطر که ایثاری است که ژن‌ها باعث آن می‌شود که اجساد خودخواهی به وجود آورده‌اند تا مصلحت فردی آن را برآورده کند. از جمله مصلحت‌های فردی آن، توجه کردن به فرزندان کوچک است و ایجاد رفاه برای آنان تا زمان بلوغ آن‌ها و توانمندی آن‌ها بر (تولید مثل و) زیاد شدن و منتقل کردن این مجموعه از ژن‌ها، به نسل‌های بعد می‌باشد. اما ایثار حقیقی امکان تصور هیچ منفعتی برای مجموعه ژن‌های فردی ندارد؛ بلکه زیان زیادی به آن می‌رساند و شاید باعث از بین رفتن آن شود. به این خاطر که عمل ایثارگونه باعث قربانی کردن حیات (انسان) است و مثلاً هیچ منفعتی برای ژن‌ها ندارد. به همین خاطر نمی‌توان برای این نوع از ایثار، تفسیر بیولوژی نمود. این مسئله را مفصل، در کتاب توهم الحاد توضیح دادم. اما تفسیرهای دیگر برای این نوع از ایثار، همه آن‌ها همین اشکال بر آن‌ها وارد است. مسئله این

است که تازمانی که این نوع از ایثار را با خود دارد، مجموعه‌ای از این ژن‌ها نمی‌تواند به نسل‌های بعدی در طبیعت منتقل شود. چه آن را مانند ارث ژنی منتقل کند یا حتی مانند ارث فرهنگی که بر اجسامی که عبارت از مسائل ژنی است، منتقل کند. علت این است که این نوع از ایثار، طبعاً باعث انقراض این مجموعه از ژن‌ها، در طبیعت می‌شود. و به آن اجازه استمرار در نسل‌های بعد را نمی‌دهد. به همین خاطر هر طور ایثار حقیقی...را تفسیر مادی شود، مسئله مشخص است. نتیجه یکی است. اینکه امکان منتقل شدن در طبیعت وجود ندارد. اما اینکه ایثار حقیقی...وجود ندارد یا منقرض شده است، صحیح نیست. و مسئله اثبات وجودش و منتشر شدن آن بین بشر، واقعاً مسئله ساده‌ای است. می‌توان آن را مثلاً از خلال کارهایی که برخی افراد انجام می‌دهند، شناخت؛ افرادی که زندگی خود را برای نجات دیگران، در خطر قرار می‌دهند. برای نجات افرادی که هیچ نزدیکی با آنان ندارند و به خاطر کارشان هیچ منفعتی نمی‌خواهند. حتی برخی از آنان، بی‌دین هستند. فکر می‌کنم وسائل ارتباط اجتماعی در اینترنت، پر از ویدیوهایی است که سندی برای این کارها است...

این سخنان از برخی از ملحدین است که فکر می‌کنند شناخت و آگاهی دارند؛ درحالی که آنان نادان هستند و در این مسائل علمی نمی‌توانند خوب سخن بگویند. زیست‌شناسان تکاملی بزرگی همچون ریچارد داوکینز به این مسئله اقرار می‌کند که بشر، ایثار حقیقی بی‌طرف را انجام می‌دهند، می‌توانید به کتاب‌های او مراجعه کنید. او ملحد است، حتی با دین سر جنگ دارد. اگر مسئله اینکه بشر ایثار حقیقی بی‌طرف انجام نمی‌دهند، از جهت علمی ساده بود، داوکینز در انکارکردن نسبت به آن تاخیر نمی‌کرد. ولی او در کتاب‌هایش مجبور به مناقشه آن و علت آوردن برای آن شده است. بنده سخنان داوکینز و دلایل او را مورد بحث قرار دادم و بیان کردم که دقیق نیست. هر فردی می‌خواهد از جزئیات آگاه شود، می‌تواند به کتاب توهم الحاد رجوع کند. دکتر درود خداوند بر شما. مایک برای شما.

سوال یازدهم: د. عبدالرزاق دیراوی: آقای ما، خداوند به شما بهترین پاداش را بدهد. سوال آخر این است: می‌گویند که دانشمندان در زمینه علم پزشکی و عصب‌شناسی به نتایج خوبی رسیدند که حیوانات نیز خواب می‌بینند. آزمایش‌هایی که محققان در دانشگاه شیگاگو انجام دادند، نشان می‌دهد که موش‌ها و گربه‌ها و سگ‌ها و حتی پرندوها خواب می‌بینند. و تجربه روزانه خود را بازبینی می‌کنند. این مسئله دلیل این است که خواب مخصوص انسان نیست و از آن فهمیده می‌شود که این ابزاری است که ژن‌ها در اجساد ما به وجود آورده است و قطعاً فوائد تکاملی دارد. در کتاب توهم الحاد شما بیان نموده‌اید که رویاها بعد از جدا شدن انسان از نسل گذشته‌اش به وجود آمده است و دقیقاً در زمان مبعوث شدن آدم پیامبر (ع). منظور از رویاهایی که اتفاق

افتاده است، چیست؟ آیا منظور فقط رویاهایی است که از غیب و از عوالم غیبی خبر می‌دهد؟ اگر این‌گونه باشد، این معنا را چگونه برای ملحدی که به غیب ایمان ندارد، بیان کنیم؟ آقای ما، پاسخ را از شما می‌شنویم. بفرمایید.

سید احمد الحسن (ع): یا الله، درود خداوند بر شما. فکر می‌کنم اشکالی نداشته باشد که برخی از حیوانات خواب ببینند. خواب چند نوع هستند و حداقل همه مردم، دو نوع از آن را تشخیص داده‌اند، از جمله: خواب‌هایی که گذشته انسان را حکایت می‌کند؛ یعنی شما خواب‌هایی می‌بینی که در مورد اتفاقات یا افکاری است که قبلاً برایت اتفاق افتاده است؛ یعنی تازمانی که اتفاقات یا افکار یا تصوراتی که در ذهنت رخ می‌دهد، برایت اتفاق بیفتند... (قطع صدا) بله، مطلبی که گفتم این بود: خواب‌ها دو نوع هستند و در مورد نوع اول سخن گفتم (قطع صدا) الان صدا هست یا برای سوال، وقت (دیگری) تعیین کنیم؟ برای پاسخ وقت (دیگری) تعیین کنیم یا الان صدا هست؟ خوب، ان شاء الله به سوالت در مورد خواب‌ها و اینکه بقیه حیوانات خواب می‌بینند، پاسخ می‌دهم. بله. من گفتم: اشکالی ندارد که برای بقیه حیوانات خواب‌هایی باشد. خواب‌ها انواعی دارد. حداقل انسان‌ها دو نوع از آن را تشخیص دادند. نوع اول: خواب‌هایی که گذشته انسان را حکایت می‌کند که خواب‌هایی می‌بینی که در مورد اتفاقات و آرزوها و افکاری است که برایت اتفاق افتاده است. منظور این که تا زمانی که این اتفاقات یا تصوراتی که در ذهنت می‌گذرد، قبلاً برایت اتفاق افتاده باشد، امکان دارد که خواب‌هایی در مورد اتفاقات یا افکار یا تصورات و آرزوها ببینی. در این نوع خواب‌ها امکان دارد که حیوان با ما در آن مشارکت داشته باشد؛ به این خاطر که عبارت است از استخراج آموزه‌هایی از حافظه و مرتب کردن آن به صورت منظم یا حتی غیرمنظم. این کاری است که عموماً بخشی از مغز که مسئول خواب‌هاست، می‌تواند انجام دهد. مغز چیزی است که بین انسان و بقیه حیوانات مشترک است. اما نوع دوم خواب، خواب‌هایی است که در بردارنده خبرهای غیبی است؛ به این خاطر که تصویری از آینده در بردارد. یعنی تو اموری را در خواب می‌بینی، سپس بعد از یک روز یا یک ماه یا یک سال یا هر مدت مشخصی، این امور محقق می‌شود و اتفاق می‌افتد و آن را با چشمانت در این جهان می‌بینی. این نوعی است که در مورد آن سخن می‌گوییم و آن را دلیلی بر حقیقت غیب و وجود خداوند سبحان و متعال می‌دانیم. تفسیرات فروید و بقیه دانشمندان روانشناسی می‌تواند تفسیر نوع اول خواب‌ها باشد؛ یعنی خواب‌هایی که با افکار یا آرزوها یا خطورات ذهنی یا گذشته انسان مرتبط است. ولی آنان از تفسیر نوع دوم ناتوان هستند. برخی از رویاهایی که در بردارنده خبرهای غیبی هستند، رمزگونه هستند که فقط فرد بیننده آن را در هنگام محقق شدنش می‌فهمد. و برخی از آنان با افکار یا خطورات ذهنی و

یا آرزوها مرتبط است یا حتی به زندگی اش در زمانی که آن رویا را در آن زمان دیده است و برخی از آنان، بعد از مدت‌های طولانی محقق می‌شود... الخ. عموماً تفسیر فروید یا تفسیر روان‌شناسان ممکن نیست که آن را توجیه کند و همان‌طور که ملاحظه کردی، بسیاری از ملحدین، بین این دو نوع خلط می‌کنند. در حقیقت هیچ مناقشه علمی نیافتیم که ارزش اعتراض به رویاها یا خواب‌هایی که در آینده محقق می‌شود، داشته باشد. به استثناء اعتراضی که بر اساس میکانیک کوانتوم و اصل عدم قطعیت و نظریه جهان‌های چندگانه مطرح می‌شود. با این توضیح که اتفاقی که در آینده می‌افتد، تاریخ‌های آینده‌ای دارد که در چند جهان اتفاق می‌افتد و یکی از آن‌ها محقق می‌شود و در آینده اتفاق می‌افتد. در نتیجه امکان دارد که بر اساس میکانیک کوانتوم یکی از این تاریخ‌های محتمل را دانست و آنان احتمال می‌دهند که رویاهای آینده‌ای، این چنین است. ولی در حقیقت رویاهای آینده‌ای در بردارنده رمزهایی است و چه بسا این رمزا و دلالت‌ها ومعنای آن را حتی فرد بیننده نداند. و برخی از رویاهای آینده این‌گونه هستند که فرد بیننده دلالت آن را تا زمانی که جلویش اتفاق نیفتد، نمی‌فهمد و نمی‌داند -همان‌طور که شما گفتی- (با اتفاق افتادن آن) می‌فهمد که آنچه در واقع اتفاق افتاده است، عبارت از رویا یا خوابی است که در گذشته دیده است. درحقیقت میکانیک کوانتوم اصلاً نمی‌تواند آن را تفسیر کند. به همین خاطر خواب‌ها یا رویاهای آینده، دلالت روشنی بر وجود خداوند سبحان و متعال هستند. ان شاء الله.

پاسخ‌گویی بنده به پایان رسید و امیدوارم که پاسخ‌ها روشن و قابل فهم باشد. از صبر شما و حسن استماع شنوندگان تشکر می‌کنم. خداوند به شما بهترین پاداش را بدهد. چند دقیقه می‌مانم و به سخنانتان گوش می‌دهم. درود خداوند به همه شما.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

د. عبدالرزاق دیراوی: و علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته. آقای ما از شما بسیار تشکر می‌کنیم. شما را خسته کردیم و وقت گرانبهایتان را گرفتیم. ان شاء الله... اگر خداوند سبحان و متعال بخواهد -ان شاء الله تعالی- این نوع دیدارها، بارهای دیگر تکرار شود. برادران و عزیزان بیننده شبکه «المنقذالعالمی» و همچنین برادران شنونده در اتاق‌های انصار امام مهدی (ع) (در پالتاک) الان به پایان این دیدار ویژه با سیداحمدالحسن -وصی و فرستاده امام مهدی (ع)- رسیدیم. از خداوند متعال می‌خواهیم که در روزهای آینده، دیدارهایی این چنین را تکرار کند و اینکه این امر محقق شود. در پناه خدا باشید. والسلام علیکم ورحمة الله تعالی وبرکاته.

راه ارتباط با دعوت یمانی موعود سید احمد الحسن (ع) به زبان فارسی:

لینک سایت رسمی انصار امام مهدی (ع) به زبان فارسی

<http://almahdyoon.co>

لینک سایت رسمی هفته نامه‌ی **زمان ظهور**

<http://www.zamanezohoor.com>

آدرس روم مسنجر انصار امام مهدی (ع) در پالتاک

Paltalk > Asia and pacific > Iran > lil Ansar Emam Mahdi 10313 lil

صفحه رسمی مکتب شریف نجف اشرف به زبان فارسی

<https://www.facebook.com/ALnajafALashraf313>